

بررسی درون‌مایه کتاب تکوین و تکامل تفسیر نخستین سده‌های اسلامی

نصرت نیل‌ساز

هربرت برگ دانشیار فلسفه و ادیان در دانشگاه ویلمینگتون کارولینای شمالی^۱ در آمریکا است. او در سال‌های پایانی دهه هشتاد و آغاز دهه نود میلادی در مرکز مطالعات ادیان در دانشگاه تورنتو در کانادا به تحصیل اشتغال داشت. برگ در کتاب تکوین و تکامل تفسیر در نخستین سده‌های اسلامی^۲ به مسأله وثاقت متون تفسیری اولیه پرداخته است. کتاب در شش فصل سامان یافته است که فصل نخست آن مقدمه و فصل آخر نتیجه‌گیری است. در فصل نخست (صص ۱-۵) مؤلف به طرح مسأله، بیان موضع مناقشه، تبیین موضوع پژوهش، علت‌گزینش آن و شیوه تحقیق خود می‌پردازد. او ضمن اشاره به این که محور اصلی نزاع در باب وثاقت متون، ارزش و اعتباری است که محققان^۳ برای سلسله اسناد قائلند، سه جریان اصلی در این باره را به اجمال معرفی می‌کند. گروهی که برگ آنان را خویش‌بین می‌نامد، خاورشناسانی هستند که همچون مسلمانان «سند» را ضامن نسبتاً مطمئن می‌دانند که وثاقت تاریخی متن را نشان می‌دهد. گروه مقابل «شکاکان» هستند، که معتقدند راویان یا مدوئان کتب اولیه، «اسناد» را به کلی جعل کرده‌اند تا بر تقدم تاریخی «متنی متأخر» و در نتیجه بر وثاقت و اعتبار آن متن، دلالت کند. گروهی از خاورشناسان نیز موضعی میانه دارند؛ یعنی معتقدند اگرچه جعل صورت گرفته، اما پدیده‌ای فراگیر نبوده است. در حالی که پژوهش‌های گروه نخست عمدتاً مبتنی بر بررسی سند است؛ گروه دوم که به‌طور کلی اسناد را نامعتبر می‌دانند، برای تعیین وثاقت حدیث، به متن آن توجه می‌کنند. به عقیده برگ شیوه‌ها



هربرت برگ

و نتایج دو گروه نخست به حدی با هم تفاوت دارند که در واقع به یک بن بست منجر شده است.

پرگ از پژوهش خود دو هدف را دنبال می کند:

نخست گشودن این بن بست با به کارگیری شیوه های هر دو گروه؛ یعنی بررسی متن و سند، هر دو.

دوم تبیین این مسأله که موضع هر یک از محققان، نتایج نهایی پژوهش او را تعیین می کند و اغلب در استدلال ها باعث «دور» می شود.

مؤلف برای ارزیابی وثاقت متون اسلامی در دوره های نخست، روایات تفسیری ابن عباس در تفسیر طبری را انتخاب می کند. دلایل وی برای گزینش روایات تفسیری از میان سایر گونه های حدیث عبارتند از: الف) روایات تفسیری با مهم ترین متن اسلامی، یعنی قرآن، سر و کار دارند؛ ب) حاوی احادیث بی شماری هستند که در اسناد بسیاری از آنها نام مهم ترین راویان سایر گونه های حدیث هم ذکر شده است؛ ج) روایات تاریخی و فقهی را نیز، تا آن جا که با قرآن مرتبط اند، در برمی گیرد؛ د) روایات تفسیری در وهله اول عاری از منازعات فرقه ای و فقهی، که وثاقت سایر گونه های حدیث را خدشه دار ساخته، به نظر می رسند.

فصل دوم با عنوان «نقد حدیث»، به معرفی تفصیلی آرای مختلف در باب وثاقت احادیث اختصاص دارد (صص ۶-۶۴). در بخش اول این فصل که «دیدگاه های سنتی مسلمانان» نام دارد، مؤلف عقیده رایج محققان قدیم و جدید اهل سنت درباره تدوین حدیث را به- اختصار گزارش می کند. بر اساس این دیدگاه به رغم اهتمام صحابه به نقل شفاهی و کتبی قول، فعل و تقریر پیامبر، نخستین تلاش های جدی برای ثبت و تدوین احادیث نبوی با صدور فرمان رسمی عمر بن عبدالعزیز در پایان قرن نخست هجری آغاز گردید. در نگاه اهل سنت، مسلمانان ضمن پذیرش وقوع جعل در حدیث به انگیزه های گوناگون سیاسی، عقیدتی و شخصی، معتقدند مدوّنان جوامع حدیثی در قرن سوم با ارزیابی سند روایات از جهت «وثاقت راویان» و «اتصال سند» توانستند احادیث صحیح را از جعلیات بازشناسند و تلاش های محدثان منجر به فراهم آمدن شش مجموعه رسمی، یعنی «صحاح سته» که مشتمل بر احادیث صحیح اند، گردید.

بخش بعدی با عنوان «نخستین تشکیک های غربیان»، به معرفی آرای خاورشناسان شکاک اختصاص دارد. اگرچه پیشینه تشکیک خاورشناسان در وثاقت متون حدیثی به نیمه اول قرن نوزدهم می رسد، اما در اواخر قرن نوزدهم با مطالعات حدیثی گلدتسیهر^۴ و سپس در نیمه قرن بیستم با پژوهش های شاخت^۵ در

زمینه خاستگاه فقه اسلامی، این مناقشه و تردید شکل جدی تری به خود گرفت. از آنجا که همه مطالعات حدیثی در غرب به گونه ای از آثار و آرای گلدتسیهر و شاخت، تأثیر پذیرفته است، مؤلف دیدگاه های این دو خاورشناس و مهمترین نقدهای وارد بر آنها را با تفصیل بیشتری آورده است.

گلدتسیهر نخستین بار در جلد دوم کتاب مطالعات اسلامی^۶، صریحاً در وثاقت احادیث جوامع رسمی حدیث تشکیک کرد. اگرچه گلدتسیهر مانند مسلمانان اعتقاد داشت که نقل اخبار درباره پیامبر در دوران حیات ایشان آغاز شد و پس از درگذشت رسول خدا (ص)، صحابه گزارش های گفتار و کردار ایشان را به صورت شفاهی و حتی به شکل مکتوب در صحیفه ها حفظ کردند، اما شناسایی این احادیث صحیح را به سبب وقوع جعل گسترده در سیر تطور حدیث، غیرممکن می دانست.

شواهدی که او برای وقوع جعل حدیث ذکر می کند، عبارتند از: ۱. عدم اشاره جوامع معتبر حدیثی به منابع مکتوب پیش از خود و وجود واژگانی در سند روایات که نمایانگر نقل شفاهی حدیث است. ۲. وجود روایات متعارض در مجموعه های حدیثی ۳. افزایش تعداد احادیث در جوامع حدیثی متأخر نسبت به جوامع حدیثی متقدم

۴. بیشتر بودن احادیث صحابه ای که دوران کمتری با پیامبر مصاحبت داشتند؛ مانند ابوهزیره نسبت به احادیث صحابه ای که زودتر اسلام آوردند مانند ابوبکر و عمر

گلدتسیهر با ارائه مثال های فراوان از منابع گوناگون نشان داد که جعل و تحریف با انگیزه های گوناگون سیاسی، فقهی، کلامی و دینی در تاریخ شکل گیری حدیث صورت گرفته است. در دوران بنی امیه احادیث فراوانی برای مشروعیت بخشیدن به خلفا و سیاست های حاکم، و در محکومیت شورش های مخالفان ساخته شد. این روند در دوران عباسیان هم ادامه یافت. عده ای هم برای بیان نکته ای اخلاقی یا حکمتی آموزنده و به قصد ترغیب و ترهیب، احادیثی را بر ساختند و به پیامبر و صحابه نسبت دادند. در دوران عباسیان با به رسمیت شناخته شدن سنت در اداره جامعه و تلاش خلفا برای آن که چهره ای دینی به حکومت خود بخشند، اهل حدیث در مقابل اهل رأی از نفوذ بیشتری برخوردار شدند. پیروزی اهل حدیث از سوی منجر به جعل حدیث و از سوی دیگر منجر به تحریف احادیث شد. جریان های مختلف فقهی، کلامی و سیاسی در تأیید دیدگاه های خود به جعل و تحریف حدیث دست زدند.

در مقابل جریان جعل گسترده حدیث، سه واکنش در جامعه

اسلامی به وجود آمد:

۱. احادیثی مبنی بر محکومیت جعل حدیث و جاعلان ساخته و به پیامبر نسبت داده شد.
۲. به وجود آمدن گروهی به نام قرآنیون که حدیث را به طور کلی طرد کردند.
۳. ارزیابی و نقد حدیث از سوی محدثان.

جریان نقد حدیث که حدود سال ۱۵۰ هـ ق به وجود آمد، به جای پرداختن به «متن» روایات به بررسی «احوال راویان» یعنی نقد «سند» پرداخت. این شیوه نقد حدیث به نوبه خود پیامدهایی داشت. جاعلان حدیث به دست کاری و تغییر سند پرداختند. آنها از سویی احادیث «موقوف» را به «مرفوع» تبدیل کردند و از سوی دیگر برای رفع اشکالی مانند عدم ملاقات راوی و مروی عنه، معمرین را به اسناد وارد کردند. با توجه به این سیر تطور، سند روایات قابل اعتماد نیست و در تاریخ گذاری روایات نمی توان بدان استناد کرد. بدین ترتیب به رغم تلاش های محدثان برای گزینش احادیث صحیح از میان انبوه احادیث موجود در سرزمین های اسلامی، چون معیار اصلی آنها ارزیابی سند بود؛ این تلاش منجر به حذف همه احادیث جعلی نشد. نتیجه گیری نهائی گلدتسیهر آن بود که نمی توان از حدیث به عنوان منبعی در شناخت تاریخ صدر اسلام؛ یعنی زمان پیامبر (ص) و صحابه استفاده کرد. حدیث تنها در شناخت مراحل بعدی گسترش اسلام به کار می آید، چراکه بخش اعظم احادیث در این دوره شکل گرفته است.

به عقیده برگ مهمترین کار گلدتسیهر ایجاد تردید جدی در باور سنتی مسلمانان اهل سنت، یعنی صحت همه احادیث جوامع شش گانه بود؛ اما او هیچ روشی برای تعیین تاریخ و خاستگاه احادیث ارائه نکرد.

پس از گلدتسیهر، شاخص شکاکیت را وارد مرحله ای فراتر ساخت. او در کتاب مبای فقه اسلامی^۴ این دیدگاه را مطرح ساخت که فقه و شریعت اسلامی هیچ ارتباطی با سنت نبوی ندارد و مستند ساختن فقه به احادیث نبوی پیامد غلبه نفوذ محدثان به ویژه دیدگاه های شافعی (۲۰۴م) در میان دانشمندان قرن دوم و سوم است. به اعتقاد وی مذاهب فقهی اولیه بیشتر مبتنی بر رأی و استنتاجات علما بود و به تدریج مستند به آرای صحابه و تابعین شد. دو نسل پیش از شافعی، ارجاع دادن به روایات صحابه و تابعین مرسوم بود، اما استناد به روایات پیامبر به ندرت صورت می گرفت و در حکم یک استثناء بود. با غلبه نفوذ محدثان در نیمه قرن دوم و با تلاش های شافعی برای برتری بخشیدن به سنت پیامبر بر روایات صحابه و تابعین،

احادیث نبوی برای استنباط احکام اعتبار ویژه ای یافت. در نتیجه، مذاهب فقهی اولیه که نتوانستند در مقابل جریان محدثان مقاومت کنند، آرا و نظریات خود را با اسنادی برساخته که به پیامبر منتهی می شد در قالب روایت، عرضه کردند.

از این رو شناخت نتیجه گرفت که «هیچ حدیث فقهی نبوی را تاخلافش ثابت نشود نمی توان موثق دانست یا گفت در اصل موثق بوده است، یا آنکه این روایات را علی رغم اینکه اندکی مبهم اند، نمایان گر زمان پیامبر یا صحابه دانست، بلکه باید آن احادیث را نمایان گر آرا و مذاهبی فقهی بدانیم که در دورانی پس از پیامبر و صحابه شکل گرفته اند و به صورت حدیث عرضه شده اند.» (ص ۱۳-۱۴).

او با اشاره به سخن ابن سیرین^۵ که پس از وقوع فتنه از ناقلین روایات سند می خواستیم، اگرچه اصل این سخن از ابن سیرین را جعلی می نامد، مصداق فتنه را قتل ولید بن یزید در سال ۱۲۶ هجری دانسته و در نتیجه زمان شکل گیری اسانید را قرن دوم هجری برمی شمرد.

برگ مهمترین کار شناخت را ارائه روشی برای تاریخ گذاری احادیث می داند. در این روش باید به چهار مؤلفه دقت کرد: الف) اولین بار ظهور یک حدیث در مباحث فقهی؛ یعنی اگر یک حدیث در متنی فقهی یافت شود اما در متون پیش از آن نباشد شناخت نتیجه می گیرد که آن حدیث در فاصله زمانی میان آن دو اثر جعل شده است. ب) توجه به نقشی که یک حدیث در تاریخ بحث و منازعه پیرامون یک مسأله ایفا می کند. به عقیده شناخت احادیث معمولاً در بستر منازعات جدلی شکل می گرفتند، یعنی مخالفان یک عقیده برای رد آن، به وضع حدیث دست می زدند؛ در مقابل طرفداران نیز برای دفاع از عقیده خود و رد آن احادیث جعلی به جعل می پرداختند. بنابراین اگر احادیث مربوط به یک منازعه گردآوری شود، می توان با توجه به متن، آنها را تاریخ گذاری کرد. عقیده و عملی که مورد حمله قرار می گیرد متقدم تر است و احادیثی که در دفاع از آن ساخته شده متأخرتر از احادیثی است که آن را مورد حمله قرار داده است. ج) توجه به شواهد و قرائن موجود در متن یا سند؛ شناخت بر این باور بود که هرگاه یک عقیده هم به تابعین و هم به صحابه و هم به پیامبر نسبت داده شده، به عنوان یک اصل باید نتیجه بگیریم که نقطه آغاز آن دیدگاه تابعی بوده است و احادیث منسوب به صحابه و پیامبر در مراحل بعدی برای اعتبار بخشیدن به آن دیدگاه ساخته شده اند. یکی از قوانین طلایی شناخت این بود: هرچه سندعالی تر، حدیث متأخر تر^۶. د) توجه به راوی مشترک^۷. سلسله اسناد احادیث مرتبط با



یک موضوع در اغلب موارد در یک راوی مشترک هستند، و شاخت معتقد است یا این راوی خود جاعل است یا شخص دیگری حدیث را به نام او جعل کرده است.

در بخش بعدی که واکنش نسبت به شکاکیت نام دارد، مؤلف به تلاش‌های سه تن از پژوهش‌گران مسلمان یعنی نبیه عبود، فؤاد سزگین و مصطفی اعظمی در رد نظریه‌ها و روش‌های گلدتسیهر و شاخت می‌پردازد. وجه اشتراک این سه پژوهش‌گر در آثار مختلفی که به رشته تحریر درآورده‌اند تأکید بر دو محور اساسی است:

الف) کتابت حدیث؛ آنها شواهد فراوانی از اخبار و روایات را گردآوردند که نشان می‌داد سنت کتابت حدیث از زمان پیامبر آغاز شد و علی‌رغم مخالفت کوتاه مدت و نامؤثر حکومتی، بطور مستمر در میان مسلمانان رواج داشت.

ب) عدم درک صحیح برخی اصطلاحات. این دانشمندان به‌ویژه سزگین^۱ معتقدند یکی از عواملی که موجب بزرگنمایی و تأکید بر نقل شفاهی در میان خاورشناسان خصوصاً گلدتسیهر شده، عدم درک صحیح آنها از برخی اطلاعات و اصطلاحات مندرج در کتابهای حدیثی است. مثلاً عدم آشنایی دقیق با طرق تحمل حدیث باعث شده که واژگانی چون «أخبر» و «حدّث» نشانگر نقل شفاهی تلقی شود.

به عقیده عبود^۲ حجم عظیم احادیثی که در پایان قرن اول ظهور یافت، قبلاً جایی و توسط کسی نوشته شده بود؛ و در این میان تنها تعداد اندکی از احادیث به خاطر سپرده شده بود و به طور شفاهی نقل می‌شد. نقل شفاهی و مکتوب ضمن پاسداشت هم، از وقوع جعل گسترده در احادیث جلوگیری می‌کرد. او گزارش‌های مربوط به رحله‌های محدثان، به کارگیری وزاقان و حافظه معمولی محدثان را از جمله شواهد پیدایش زود هنگام و استفاده مستمر از نسخه‌های حدیثی می‌داند.

به عقیده برگ در این میان، کار «اعظمی» در آثار مختلفش به‌ویژه کتاب نقد مبادی فقه اسلامی شاخت^۳ به جهت «دفاع از اعتبار اسناد روایات» از اهمیت خاصی برخوردار است. اعظمی در این کتاب، نظریه و استدلال‌های شاخت را به شش بخش تقسیم و یک به یک نقد کرده است:

۱) آغاز به‌کارگیری سند: اعظمی در نقد شاخت که سند را جعلی‌ترین بخش حدیث می‌داند، شواهد فراوانی برای اثبات کاربرد سند در زمان حیات پیامبر ذکر می‌کند. به عقیده وی تعداد زیاد راویان و پراکندگی سرزمین‌هایی که یک حدیث با الفاظ مشابه یا محتوای یکسان در آنها منتشر شده، تصور جعل گسترده اسناد را دشوار یا

غیرممکن می‌سازد. پرسش مهمی که وی مطرح می‌سازد این است که اگر اسناد سراسر جعلی است چرا جاعلان فقط چهره‌های موجه و راویان موقوت را در سلسله سند ذکر نکرده‌اند و از راویان ضعیف هم نام برده‌اند؟

۲) رواج سند: درباره زمان متداول شدن ذکر سند در میان مسلمانان، اعظمی با اشاره به سخن ابن‌سیرین، مصداق فتنه را جنگ صفین می‌داند نه قتل ولید بن یزید. او تفسیر شاخت را ناشی از پیش‌فرض‌های او می‌داند.

۳) اصلاح اسناد ناقص: شاخت معتقد بود سند روایات به تدریج اصلاح شده و بهبود یافته‌اند. اعظمی با پذیرش وجود اسناد ناقص در متون حدیثی، آن را ناشی از عوامل مختلف مانند فراموشی محدث یا اختصار سند می‌داند نه لزوماً نشانه جعل سند به منظور انتساب آن به مرجعی مهمتر.

۴) یک متن با سندهای مختلف یا تکثیر طرق: یکی دیگر از نظریه‌های مهم شاخت در مورد اسناد، «جعل طرق مختلف» برای یک حدیث به منظور کسب اعتبار بیشتر و «رفع نقیصه خبر واحد بودن» آن است. اعظمی با نقد نتیجه‌گیری بر اساس برهان سکوت، صرف ثبت نشدن یک حدیث به طرق مختلف در یک کتاب حدیثی را دلیلی بر عدم وجود طرق نقل مختلف آن نمی‌داند. زیرا این احتمال هم وجود دارد که در آن زمان ذکر یک طریق کافی و تکرار طرق گوناگون امری زائد بوده است.

۵) شاخت همه اسناد فامیلی را جعلی می‌دانست. اعظمی این تعمیم را رد و به وجود اسناد فامیلی صحیح اشاره می‌کند.

۶) در نقد نظریه شاخت درباره راوی مشترک، وجود راوی مشترک را با توجه به ماهیت حدیث و نقل آن امری کاملاً طبیعی می‌داند؛ زیرا ممکن است یک راوی اطلاعات منحصر به فردی داشته باشد، یا حدیثی را در میان عموم نقل کرده باشد و در نتیجه افراد بسیاری حدیث را از او نقل کرده باشند

برگ سپس با عنوان «در جستجوی موضع میانه» از گروهی نام می‌برد که نه موضع به‌شدت شکاکانه گروه نخست را پذیرفته‌اند و نه موضع زودباورانه و خوش‌بینانه گروه دوم را. شاخص‌ترین حدیث پژوهان این گروه یئیل، رحمان، شولر^{۱۳} و موتسکی^{۱۴} هستند. به عقیده برگ مهم‌ترین کار یئیل اصلاح نظریات شاخت درباره اسناد است که در این میان تمایز بین دو گونه اسناد حاوی حلقه مشترک و همچنین اسنادی که نمودار آنها به صورت یک شبکه عنکبوتی^{۱۴} ترسیم می‌شود، از اهمیت خاصی برخوردار است.

شولر در مقالات متعددی که درباره سنت نقل شفاهی و مکتوب

حدیث نوشته،^{۱۵} سعی کرده تضاد میان دیدگاه سرگین و گلدتسیهر را با ترسیم دقیق‌تر نحوه آموزش و یادگیری در سده‌های نخستین هجری در میان مسلمانان کاهش دهد. او بر این نکته تأکید می‌ورزد که استادان بدون استفاده از یادداشت درس‌ها را ارائه می‌کردند. البته این سخن بدین معنا نیست که استاد خود هیچ کتاب و نوشته‌ای در اختیار نداشت و بدان مراجعه نمی‌کرد. بنابراین عباراتی مانند «مارایتُ فی یده کتاباً قط انما یحفظُ» آن‌چنان که گلدتسیهر استنباط کرده به معنای مخالفت با کتابت حدیث نیست. شاگردان یا در همان مجلس درس، بیانات استاد را می‌نوشتند؛ یا بعداً به کمک حافظه یا از روی نوشته‌های شاگردان دیگر به ثبت و ضبط مطالب می‌پرداختند. عقیده استاد درباره موضوعات مختلف در طی سال‌های متمادی تدریس ممکن بود تغییر کند. این عامل و اختیار شاگردان در تلخیص، ترکیب و تغییر متون می‌تواند وجود اختلاف میان نقل‌های مختلف آثار حدیثی منسوب به مؤلفان قدیمی را توجیه و تبیین کند.

حدیث پژوهان دیگر مانند هورویتس،^{۱۶} فوک،^{۱۷} روبین،^{۱۸} کلسون^{۱۹} و رایسن^{۲۰} اگر چه در بحث و منازعه درباره اعتبار حدیث سهم عمده‌ای نداشته‌اند، اما نکته‌های قابل توجهی را متذکر شده‌اند. به عقیده برگ وجه اشتراک این افراد اعتقاد به ضرورت تعدیل ادعاهای گلدتسیهر و ساخت است.

برگ سپس با عنوان شکاکیت مجدد، به ظهور موج جدیدی از تشکیک در وثاقت همه متون کهن اسلامی که توسط ونزبرو آغاز شده اشاره می‌کند. به عقیده وی مایکل کوک^{۲۱} و نورمن کالدور^{۲۲} که علاقه اصلی آنها به ترتیب کلام و فقه است، موضعی مشابه ونزبرو و بسیار شکاکانه‌تر از گلدتسیهر و ساخت دارند.

فصل سوم (صص ۶۵-۱۱۱) «روایات تفسیری و منابع تفسیر» نام دارد. مؤلف روایات تفسیری و فقهی را از سه جهت شبیه می‌داند:

- ۱) عدم وجود نسخه‌ای خطی از دو قرن نخست هجری؛
 - ۲) انتساب مطالب تألیفات متأخر به افرادی از دو قرن نخست هجری به وسیله سند؛
 - ۳) وجود وجوه اشتراک در متن و روایان احادیث فقهی و تفسیری.
- اما تفاوت اصلی روایات تفسیری با روایات فقهی در این است که جایگاه و نقشی که پیامبر در روایات فقهی دارد در روایات تفسیری از آن ابن عباس است. مؤلف در بخش اول این فصل با عنوان «دفاع از اسناد و بازسازی تفاسیر اولیه» دیدگاه پژوهشگرانی مانند هورست، بیرکلند، عبود، سزگین، گلدفلد و اشتاوت را معرفی می‌کند که به وثاقت اسناد اعتماد دارند.

هربرت هورست نخستین کسی بود که در رساله دکتری^{۲۳} خود در دانشگاه بُن به سال ۱۹۵۱ سند ۳۷۰۰۰ روایت تفسیر طبری را برای مشخص کردن دامنه تکرار آنها بررسی کرد. وی دریافت که دامنه تکرار اسناد، بسیار متفاوت است. حدود یک سوم اسناد، فقط یک بار آمده و تنها ۲۱ سند، بیش از ۱۰۰ بار تکرار شده؛ و یک سند هم ۳۰۶ بار تکرار شده است. حتی تکراری‌ترین سندها به‌طور منظم در همه جای تفسیر به کار نرفته است. هورست سندهایی را که بیش از صد بار تکرار شده بودند، به تفصیل تجزیه و تحلیل کرد و به نتایج گوناگونی دست یافت:

۱. طبری تعداد محدودی تفسیر کامل از مراجع قدیمی‌تر در اختیار داشته است.

۲. اما بسیاری از نسخه‌های تفسیری که در اختیار داشته ناقص بوده، زیرا شمار زیادی از سندها، فقط در بخشی از تفسیر طبری مشاهده می‌شوند.

هورست پراکندگی موجود در توزیع اسناد را ناشی از «ماهیت نقل» می‌داند. بدین معنا که دانشجویان از محضر یک شیخ به محضر شیخ دیگری می‌رفتند، از این‌رو تنها بخشی از تفسیر را در اختیار داشتند که در مجلس درس شیخ حاضر شده بودند. یادداشت‌هایی هم که شاگردان در محفل درس تهیه می‌کردند کامل نبود و تنها نقش آنها «کمک به حافظه برای یادآوری مطالب» بود.

علاوه بر این، ممکن است یک شیخ تنها به تفسیر موضوع خاصی پرداخته باشد، و این به عقیده هورست می‌تواند توزیع نامنظم سندهای معین را توجیه کند.

۱. طبری از همه منابع موجود در زمان خود استفاده نکرده، بلکه از منابع مسلماً عظیمی که در سفرهایش بدان‌ها دست یافته، استفاده کرده زیرا در بسیاری موارد سندهای تفسیر طبری با کتاب «تاریخ» او مشترک است.

۲. اسناد تفسیر طبری بسیا کوتاه است. مقدم‌ترین مفسر (راوی) ابن عباس است. بعد از او قدیمی‌ترین روایان مجاهد و ضحاک‌اند که از تابعین تابعین، یعنی نسل سوم مسلمانان، به شمار می‌آیند. در حالی که بقیه احادیث مربوط به افرادی از نسل‌های چهارم تا ششم هستند و تنها تعداد اندکی از روایات تفسیر طبری، منتهی به صحابه می‌شود.

به عقیده هورست این پدیده، نمایان‌گر دو تفاوت مهم میان روایات تفسیری و روایات فقهی است:

الف) اعتبار و نفوذی که شافعی برای «احادیث نبوی» در حوزه «روایات فقهی» ایجاد کرد، به حوزه روایات تفسیری، حتی در زمان



طبری سرایت نکرده بود. بیشتر روایات تفسیر طبری از سال ۱۰۰ هجری تجاوز نمی‌کند؛ یعنی نیم قرن پس از مرگ اکثر صحابه. (ب) از آن‌جا که سال ۱۰۰ هجری، زمانی است که به عقیده شاخت، استفاده از سند آغاز شده بود، هورست نتیجه می‌گیرد روایاتی که طبری در تفسیر ذکر کرده، موثق‌تر از روایات فقهی موجود در صحاح سته است، بخشی از این وثاقت، به عقیده او، مرهون «نقل مکتوب روایات تفسیری» است. بسیاری از دانشمندان مانند اشتاوت، ورستیخ، گلفلد و موتسکی، نتیجه‌گیری هورست را تأیید کرده‌اند. گئورک اشتاوت در رساله دکتری خود با عنوان «روایات تفسیری مجاهد بن جبر»^{۲۳} که به سال ۱۹۶۹ در دانشگاه گیسن ارائه کرد، برخلاف هورست که تنها به بررسی سند پرداخته بود، متن روایات تفسیری را نیز مورد مطالعه و بررسی قرار داد. او تفسیر مستقل منسوب به مجاهد را با روایات تفسیری مجاهد در تفسیر طبری و نیز تفسیر منسوب به سفیان ثوری و تفسیر عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱) مقایسه کرد.

اشتاوت با بررسی نقل‌های مختلف تفسیر مجاهد، دریافت که محتوای روایات به هم شبیه‌اند و تفاوت اساسی و بنیادین ندارند. او تشابه نقل‌های مختلف تفسیر را شاهی بر وجود یک منبع مشترک می‌داند. به عقیده اشتاوت، این منبع اصلی، بزرگتر و گسترده‌تر از نقل‌های باقی‌مانده از تفسیر مجاهد بوده و راویان به دل‌خواه از آن گزینش و نقل می‌کردند. این تفسیر از سال ۱۲۰ هـ ق وجود داشته، اما چون راویان در نقل از آن خیلی دقیق و محتاط نبودند، بازسازی تفسیر مجاهد بر اساس این نقل‌ها امکان‌پذیر نیست. اشتاوت با استناد به شواهدی در اسناد، می‌گوید بیشتر تفاوت‌های موجود در نقل‌های گوناگون تفسیر مجاهد میان سال‌های ۱۲۰ تا ۱۵۰ روی داده و از سال ۱۵۰، تغییر چندانی صورت نگرفته است. درباره این مسأله که آیا مرجع اصلی تفسیر مجاهد، نسخه‌ای مکتوب بوده یا مبتنی بر نقل شفاهی، براحتی نمی‌توان داوری کرد. اما نقل‌های مشابه به قدری بر هم منطبق‌اند که نقل مکتوب (اگرچه نه لغت به لغت) این تفسیر پیش از سال ۱۵۰ را نیز نمی‌توان منتفی دانست.

عنوان بخش دوم این فصل، «شکاکیت و تحلیل ادبی جان ونزبرو و اندرو ریپین» است. حوزه احادیث تفسیری تا حدود زیادی از تشکیک‌های گلدتسیهر و شاخت در امان مانده بود. اغلب قرآن-پژوهان، روایات تفسیری را به دو دلیل از این تشکیک‌ها مصون می‌دانستند: نخست، منحصر بفرد بودن منشأ و محتوای این گونه روایات؛ دوم موثق‌تر بودن نقل روایات تفسیری. اما در اواخر دهه

۱۹۷۰ جریان جدیدی از تشکیک در وثاقت متون اسلامی به‌وجود آمد که اگر چه محور اصلی آن قرآن و تفاسیر اولیه بود اما همه حوزه‌های مختلف مطالعات اسلامی در غرب را تحت تأثیر قرار داد. جان ونزبرو (۱۹۲۸-۲۰۰۲) در دو کتاب مطالعات قرآنی^{۲۴} و محیط فرقه‌ای^{۲۵} که به فاصله یک سال منتشر شد به ترتیب به مسئله «تکوین قرآن به صورت متنی معتبر و رسمی» و «تاریخ نجات اسلامی» پرداخت. ریپین مبنای اصلی دیدگاه ونزبرو را این گونه بیان می‌کند: «آنچه قرآن بر آن گواهی می‌دهد و آنچه متون کلامی، تفسیر و سیره در صدد بیان آن هستند، این است که چگونه خداوند سلسله حوادث این جهان در زمان محمد را هدایت کرده است. تمام اجزای سازنده تاریخ نجات اسلامی در صدد اثبات همین باور است، یعنی درک و شناختی از تاریخ که به نقش خداوند در هدایت امور بشر ایمان دارد... از آنجا که تاریخ نجات باشکل و صورت ادبی به دست ما می‌رسد، باید با ابزار مناسب خودش یعنی تحلیل ادبی بررسی شود».

ونزبرو در مطالعات قرآنی با وام‌گیری اصطلاحاتی از متون تفسیری یهود، تفاسیر پیش از طبری را به پنج‌گونه داستانی، فقهی، متنی، بلاغی و تمثیلی تقسیم می‌کند. این تقسیم‌بندی براساس دو معیار «سبک»^{۲۶} و «کارکرد»^{۲۷} است. مراد ونزبرو از «کارکرد» نقشی است که هر یک از گونه‌های تفسیری در شکل‌گیری یک جامعه خودآگاه دینی ایفا می‌کند. به‌عنوان نمونه وظیفه تفاسیر داستانی، «بیان جزئیات عبارات ناتمام (مبهم) کتاب مقدس و پاسخ به پرسش‌هایی است که در این رابطه مطرح می‌شود». «سبک» ساختار کلی یک اثر و ابزار تفسیری به کار رفته در آن است. به عبارت دیگر محتوای تفسیر و نحوه ارائه مطالب توسط مفسر، سبک آن را مشخص می‌سازد. ونزبرو با بررسی تفاسیر مختلف پیش از طبری، ۱۲ «ابزار تفسیری» را شناسایی کرده است. مهمترین ابزار به کار رفته در تفاسیر داستانی، «ذکر داستان»، «تعیین مبهم» و «احادیث نبوی» است. در حالی که در تفاسیر فقهی «سبب نزول»، «بیان ناسخ و منسوخ» و «قیاس» این نقش را ایفا می‌کند. تفاسیر متنی که «دغدغه اصلی آنها ویژگی‌های متن قرآن به لحاظ واژگانی یا دستوری» است، از سه عنصر اصلی تشکیل شده‌اند: «اختلاف قرائات»، «توضیحات لغوی»، «تحلیل نحوی». شرح و تفصیل این سه عنصر با استفاده از «قیاس» (مقایسه آیات مرتبط با هم) و «استناد به شواهدی از مجموعه عظیم شعر عربی» صورت می‌گیرد. تفاسیر بلاغی اگرچه مانند تفاسیر متنی به متن قرآن می‌پردازند، اما به جای تکیه بر مسائل لغوی و نحوی، بر قالب‌های ادبی و بیان ویژگی‌های بلاغی قرآن تأکید می‌ورزند.

در این نوع تفاسیر ویژگی‌هایی چون ایجاز، اختصار، حذف، تکرار، زیادت، از امتیازات بلاغی قرآن محسوب می‌شود. مهم‌ترین ابزار این تفاسیر، «ذکر امر محذوف یا مقدر» و «بیان استعارات و تمثیلات» قرآن است. نقش تفاسیر بلاغی، نشان دادن «تفوق و برتری عربی بر سایر زبان‌ها» و از آن مهمتر، «اثبات فراتر بودن قرآن از شعر و نثر عربی» است. در تفاسیر تمثیلی که بیشتر در میان فرقه‌هایی چون شیعه و صوفیه یافت می‌شود، قرآن به گونه‌ای نمادین تفسیر می‌شود.

اگرچه ونزبرو هدف خود را تحلیل ادبی می‌نامد نه بازسازی تاریخی، اما دیدگاه وی مبنی بر توالی پیدایش گونه‌های تفسیری به همان ترتیب پیش گفته (به جز تفاسیر تمثیلی)، عملاً نوعی تاریخ‌گذاری روایات تفسیری است. ونزبرو با استناد به پژوهش ساخت، آرای او را در مورد اسناد روایات تفسیری هم صادق می‌داند و معتقد است به کارگیری سند، چه آن سند منتهی به پیامبر شود یا صحابه یا تابعین، امری کاملاً «ساختگی» و «متأخر» است که نمی‌توان آن را چندان پیش از پایان قرن دوم تاریخ‌گذاری کرد. او به کارگیری سند را بیش از نیم قرن متأخرتر از ساخت می‌داند و به‌رغم او که از سند در کنار متن بر طبق روش‌های خاص برای تاریخ‌گذاری روایات استفاده می‌کرد، هیچ‌گاه به بررسی و تحلیل اسناد نمی‌پردازد؛ و سند را صرفاً یک پیرایه فقهی تلقی می‌کند که از دیدگاه نقد ادبی، امری زائد و بی‌فایده است.

ریبیین نیز مانند ونزبرو اسناد را ساختگی می‌داند. به عقیده وی به کارگیری سند در مرحله خاصی از تاریخ اسلام برای اعتبار بخشیدن به گزارش‌هایی که گمان می‌شد از مراجع متقدم نشأت گرفته، ضروری گردید. وجود اسناد خود به خود تاریخ یک خبر را به قرن دوم یا حتی بعدتر می‌رساند.

در پایان این بخش مؤلف به تأثیر دیدگاه‌های ونزبرو بر مطالعات اسلامی در غرب اشاره می‌کند. به عقیده وی واکنش برخی از پژوهش‌گران غیرمسلمان در این باره به اندازه محققان مسلمان منفی و شدید بوده است. افراد اندکی هم آرای او را پذیرفته‌اند و بسیاری نیز به شیوه‌ای ناقص آن را به کار بسته‌اند. بسیاری از پژوهش‌گران هم دیدگاه‌ها و شیوه‌های او را ستوده‌اند اما همه استنتاجات او را نپذیرفته‌اند. سرانجام پرگ چنین نتیجه‌گیری می‌کند: اگر در مطالعات حدیثی، پژوهش‌گر باید میان دیدگاه گلدتسیهر و سزگین یکی را انتخاب کند؛ اکنون که ونزبرو شکاکیت را به مرحله‌ای فراتر برده است در مطالعات قرآنی و شاید همه متون کهن اسلامی انتخاب باید میان ونزبرو و سزگین صورت گیرد.

مؤلف در بخش پایانی این فصل با عنوان «موضع میانه» به آرای برخی محققان غربی مانند ورستیخ، مورانی^{۲۸}، ژلیو^{۲۹} و لیمهاوس^{۳۰} اشاره می‌کند. ورستیخ در کتاب نحو عربی و تفاسیر قرآن در نخستین سده‌های اسلامی^{۳۱} برای تبیین چگونگی تدوین و سیر تطور اصطلاحات تخصصی در دستور زبان عربی به سراغ تفاسیر اولیه قرآن رفته و به مسئله وثاقت متون اولیه اسلامی پرداخته است.

او تئوری سزگین را مبنی بر تکوین جوامع حدیثی بر اساس منابع مکتوب دو قرن نخست هجری، درباره متون تفسیری، فقهی و تاریخی نیز صادق می‌داند. اما استناد و اتکای اصلی ورستیخ در این کتاب به مطالعات شولر و موتسکی است.

شولر آثار مکتوب اولیه را از نظر اشمال بر آرای یک مرجع بر دو گونه می‌داند:

۱. متنی که از یک مرجع خاص نقل شده است اما اضافات، حذف‌ها، توضیحات و شرح‌هایی توسط راویان در سیر نقل بدان افزوده شده است و در بعضی موارد به حدی است که راوی متأخر را می‌توان نویسنده دوم اثر تلقی کرد. تفسیر مجاهد که «ورقه» راوی آن است و نیز اثری که عبدالرازق صنعانی از معمر بن رشید نقل کرده، از این نوع‌اند.

۲. مجموعه‌ای از اقوال یا تعالیم مراجع مختلف که تعالیم یکی از مراجع در آن نقش اساسی ایفا می‌کند مانند تفسیر سفیان ثوری.

به اعتقاد ورستیخ، «شولر با تمایز دقیق میان نقش استادان اصلی و راویان، هم‌چنین با تمایز میان دو گونه منابع منقول، نقش مهمی در تصحیح درک و تلقی خاورشناسان از چگونگی تکوین و گسترش منابع اسلامی داشته و تضاد صریح میان نقل شفاهی و مکتوب را از میان برداشته است».

با این تئوری می‌توان وثاقت نقل‌های متفاوت منسوب به یک مرجع را تأیید کرد. زیرا این تفاوت‌ها نتیجه طبیعی شیوه‌های نقل در جهان اسلام است که در آن تعالیم استاد بوسیله یادداشت‌های شاگردان نقل و انتشار می‌یافت.

او هم‌چنین به پژوهش موتسکی درباره مصنف عبدالرزاق صنعانی، که بر اساس آن قدیمی‌ترین گزارش‌های موثق به دهه‌های پایانی قرن نخست هجری می‌رسد، استناد می‌کند. بدین ترتیب او تفاسیر اولیه مانند تفسیر کلبی از ابن عباس، تفسیر مجاهد و سفیان ثوری را به اندازه کافی موثق می‌داند تا در مسئله چگونگی شکل‌گیری نحو عربی بدان استناد کند. او امکان بازسازی آموزه‌های تفسیری ابن عباس را می‌پذیرد، از اینرو به عقیده پرگ اگرچه ورستیخ ظاهراً دارای موضعی میانه است اما در نهایت کاملاً رو در روی ونزبرو



قرار می‌گیرد.

فصل چهارم (صص ۱۱۲-۱۱۳) روش شناسی: اسنادها و شیوه‌های تفسیری نام دارد. پس از گزارش جامعی که مؤلف از آراء و نظریات مطرح شده در باب وثاقت متون در سده‌های نخست اسلامی در دو فصل پیش ارائه کرد، اکنون نوبت آن است که فرضیه‌ها و روش خود را بیان کند. او ابتدا به این نکته اشاره می‌کند که بیشتر پژوهش‌گرانی که به آرای آنها پرداخته با توجه به دیدگاهی که درباره وثاقت اسناد داشته‌اند، در تاریخ‌گذاری احادیث تنها بر متن یا سند تکیه کرده‌اند. سپس در بحثی با عنوان «محتوا در مقابل سبک»، به نقد دیدگاه‌های موتسکی و اشتاوت که در مطالعات خود هم به متن و هم به سند روایات توجه کرده‌اند، می‌پردازد. اما بسیاری از این نقدها کاملاً فرضی به نظر می‌رسد و نمایان‌گر تأثیرپذیری شدید برگ از خاورشناسان شکاک به‌ویژه ونزبرو است.

سرانجام او نتیجه می‌گیرد توجه به محتوای روایات برای ارزیابی وثاقت آن معیاری کارآمد نیست. او با توجه به گونه‌شناختی ونزبرو از تفاسیر پیش از طبری و دوازده ابزار تفسیری که او معرفی کرده است، مقایسه ابزار تفسیری به کار رفته در روایات را برای سنجیدن وثاقت آنها پیشنهاد می‌کند. به عقیده وی توجه به سبک به جای محتوا، می‌تواند برای هر دو گروه، یعنی شکاکان و خوش‌بینان، متقاعدکننده‌تر باشد. برگ سپس طبری، تفسیرش جامع‌اللبیان و ابن‌عباس و جایگاه او در تفسیر و آرای خاورشناسان در این باره را معرفی می‌کند. تفسیر طبری، اثری جامع، مفصل، در بردارنده تفاسیر متقدم و سرآغاز تفسیر کلاسیک است. علاوه بر این شامل گونه‌های مختلف تفسیر یعنی داستانی، فقهی و متنی است. علت‌گزینش روایات تفسیری ابن‌عباس این است، که هم تعداد آن‌ها فراوان است و هم در سراسر تفسیر پراکنده‌اند. از سوی دیگر اسناد این روایات نیز از تنوع گسترده‌ای برخوردارند. بدین ترتیب مؤلف از ۳۸۳۹۷ روایت گردآمده در تفسیر طبری، ۹۹۷ روایت را برمی‌گزیند که در آنها ابن‌عباس یا مفسر اصلی است، یا ناقل روایت تفسیری از پیامبر (ص) یا یکی از صحابه است. گفته شد که برگ در بررسی متن روایات به‌جای عبارات و محتوا، ابزار تفسیری به کار رفته را مورد مطالعه قرار می‌دهد. او ضمن به‌کارگیری دوازده ابزار تفسیری که ونزبرو معرفی کرده، خود سه مورد دیگر را بدان‌ها می‌افزاید: ۱. شرح و بیان صرف ۲. تفسیر قرآن با قرآن ۳. عدم تفسیر.

مؤلف با مسلم فرض کردن فرضیه ونزبرو در ترتیب تاریخی پیدایش گونه‌های مختلف تفسیری و ابزار تفسیری به کار رفته در آنها، درصدد است میزان «هماهنگی و پایداری» سبک تفسیری

ابن‌عباس در سطوح مختلف نقل از او را بیازماید.

پیش‌فرض‌های برگ در این بررسی عبارتند از:

۱. هر مفسر تنها به کمک ابزارهایی که با آن‌ها آشناست به تفسیر می‌پردازد. با شناسایی ابزارهایی که یک مفسر به کار می‌برد می‌توان شمایی از روش‌های او را بازسازی کرد. این امر در مورد جاعلان حدیث هم کاملاً صادق است.

۲. راوی چه مفسر باشد یا جاعل، تنها می‌تواند روایاتی را از مجموعه احادیثی که در اختیار دارد، برای شاگردان خود نقل کند.

۳. بنابراین اگر شاگردان یک ابزار تفسیری خاص را ترجیح ندهند، باید روش راوی اصلی حدیث حفظ شود. یعنی نقل‌های مختلف از آن راوی باید سبک و شیوه‌ای مشابه داشته باشد.

۴. اگر شاگردی از یک شیوه بیزار و یا به شیوه‌ای متمایل باشد، باید این حالت توسط کسانی که احادیث او را نقل می‌کنند، حفظ شود.

به عقیده برگ به‌طور کلی می‌توان گفت اگر سبک و روش یک مفسر یا شاگردش که به طرق مختلف حفظ و نقل شده‌اند، خیلی متفاوت باشد، باید بعضی یا همه احادیث را «جعل‌های متأخر» تلقی کرد. به عبارت دیگر سند آن‌ها غیرمؤثق است. در حالت عکس هم می‌توان نتیجه گرفت که اسناد مؤثق‌اند.

مؤلف در فصل پنجم (صص ۱۷۳-۲۱۸) با عنوان «داده‌ها و تحلیل: وثاقت روایات ابن‌عباس در تفسیر طبری» با ارائه ۳۵ جدول، روایات ابن‌عباس را از جنبه‌های مختلف بررسی می‌کند. در این جدول‌ها او ابتدا روایات ابن‌عباس را براساس ۱۵ ابزار تفسیری نام برده، تفکیک می‌کند. سپس روایات را براساس شاگردان ابن‌عباس؛ یعنی سعید بن جبیر، عکرمه، مجاهد بن جبر و اسنادی که طبری با تردید به صورت - عن ابن‌جبیر او عکرمه عن ابن‌عباس - آورده، تقسیم می‌کند.

او جدولی مشابه براساس نام هشت تن از مشایخ عمده طبری یعنی ابوکریب بن العلاء، سفیان بن وکیع، محمد بن حمید، محمد بن بشار، محمد بن مثنی، المثنی بن ابراهیم، یعقوب بن ابراهیم و قاسم بن الحسن رسم می‌کند.

سپس میزان ابزار تفسیری به کار رفته در این روایات را میان شاگردان ابن‌عباس و مشایخ طبری در جداول مختلف مقایسه می‌کند. در میان ابزار تفسیری، تعیین مهمات با ۳۳ ذکر قصه با ۳۹/۶ و شرح مختصر آیه یا عبارت با ۳۱/۸ بیشترین کاربرد را در روایات تفسیری ابن‌عباس دارد.

برگ از تطبیق‌های آماری و بررسی تفصیلی این روایات نتیجه

می‌گیرد که همه شاگردان ابن عباس از ابزار خاص تفاسیر نقلی - داستانی یعنی قصه، روایات نبوی، تعیین مبهم و اسباب نزول استفاده کرده‌اند. در این میان هماهنگی ابن جبیر و عکرمه با ابن عباس بیشتر است. اما مجاهد هماهنگی کمتری دارد، زیرا بیشتر از ابزارهای تفاسیر متنی استفاده کرده است. از این رو برگ در کل شاگردان ابن عباس را ناهماهنگ با او می‌نامد. همه مشایخ برجسته طبری هم روایاتی را نقل کرده‌اند که در آن‌ها ابزارهای تفاسیر داستانی به کار رفته است. اما ابزارهای تفاسیر فقهی در میان مشایخ طبری، کاربرد بیشتری نسبت به روایات ابن عباس دارد. بدین ترتیب، برگ مشایخ طبری را نیز ناهماهنگ با ابن عباس می‌داند.

سرانجام برگ از این مقایسه‌ها نتیجه می‌گیرد که مشایخ طبری در به‌کارگیری برخی از ابزار تفاسیری تخصص و مهارت یافته‌اند؛ در حالی که این امر در مورد شاگردان ابن عباس واضح و آشکار نیست. به عقیده برگ اگر این احادیث و اسناد آنها صحیح و موثق باشد، چنین تخصصی اشکال دارد. برطبق نتایج نخستین تحلیل، برگ نتیجه می‌گیرد که هم مشایخ طبری و هم شاگردان ابن عباس در به‌کارگیری روایات تفاسیری با او هماهنگ نیستند، در نتیجه اسناد احتمالاً جعلی است.

جدول‌هایی که برگ برای مقایسه روایات ابن عباس با شاگردانش رسم کرده، همان طور که او خود اذعان دارد حاکی از هماهنگی شاگردان ابن عباس با او در به‌کارگیری ابزار تفاسیری است. زیرا هر سه شاگرد او نیز بیشتر روایاتشان به ترتیب به تعیین مبهمات، ذکر قصه و شرح مختصر آیه یا عبارت اختصاص دارد. تنها استثنا مجاهد است که در آن شرح مختصر آیات بیشترین کاربرد را دارد. این یک مورد استثنا را نمی‌توان نشانه ناهماهنگی دانست. خصوصاً اگر به این نکته که برگ خود نیز بدان اشاره کرده، توجه کنیم که شاگردان بسته به علائق خود ممکن است برخی ابزار تفاسیری را ترجیح دهند. علاوه بر این که هر شاگرد، در انتخاب روایات از مشایخ خود نیز مختار است؛ یعنی ممکن است به‌عنوان مثال در مسائل لغوی بیشتر به یکی از مشایخ خود استناد کند، اما در سبب نزول بیشتر روایات استادی دیگر را نقل کند.

همین مسأله در مورد مشایخ طبری هم صادق است. آنها نیز، بیشتر از سه ابزار تفاسیری نامبرده استفاده کرده‌اند؛ و تنها میزان به‌کارگیری این ابزار متفاوت است؛ مثلاً در روایات ابوکریب «قصه»، «تعیین مبهم» و «شرح مختصر آیه یا عبارت» به ترتیب بیشترین کاربرد را دارد. در حالی که در روایات ابن‌حُمَید شرح مختصر آیات در درجه نخست و ذکر قصه در ردیف سوم قرار دارد.

فصل آخر یا فصل ششم با عنوان «نتیجه‌گیری»، به مرور

مختصر دیدگاه‌های مختلف در باب وثاقت اسناد به‌طور کلی و روایات تفاسیری به‌طور خاص، و مقایسه روش، پیش‌فرض‌ها و نتایج مؤلف با محققان دیگر اختصاص دارد. برگ اذعان می‌کند درباره وثاقت اسناد عملاً دو دیدگاه بیشتر وجود ندارد: دیدگاه شکاکانه که در رأس آن گلدتسیهر قرار دارد و دیدگاه سنتی مسلمانان نسبت به وثاقت اسناد که در آرای سزگین و اعظمی پدیدار می‌شود. به عقیده وی خاورشناسانی چون یُنْبُل، موتسکی و شولر که آرای آن‌ها در فصل دوم با عنوان موضع میانه ذکر شد، سرانجام به نتایجی می‌رسند که تفاوت چندانی با سزگین و اعظمی ندارد.

برگ بر این باور است که فرضیات مشترک میان این دو دیدگاه به حدی اندک است که ارتباط تفاهم آمیز را اغلب ناممکن می‌سازد. در حالی که شکاکان به طور کلی اسناد را نادیده می‌گیرند و متن روایات را براساس نظریات خود تفسیر و توجیه می‌کنند، گروه مقابل به دلیل اعتماد به اسناد، عدم تناسب متن روایات با دوره‌ای را که ادعا می‌کنند بدان تعلق دارند با کلی‌گویی توجیه می‌کنند. از سوی دیگر هر گروه استدلال‌ات گروه دیگر را مبتنی بر دور می‌داند.

مؤلف تصریح می‌کند که «هدف من میانجی‌گری میان این دو دیدگاه کاملاً متفاوت نیست، اما تلاش کرده‌ام روش‌های هر دو گروه را بدون التزام به پیش‌فرض‌هایشان به کار بندم. علاوه بر این در بررسی متن روایات به جای محتوا، به ابزار تفاسیری به کار رفته در آن توجه کرده‌ام. تفاوت دیگر روش من استفاده از داده‌های قابل اندازه‌گیری است». برگ معتقد است روشی که او برای تعیین وثاقت و زمان پیدایش احادیث ارائه کرده، تنها در مجموعه‌ای بزرگ از روایات که با اسناد و متن‌های مختلف به یک راوی منتهی می‌شود قابل استفاده است؛ برخلاف روش شاخت و یُنْبُل که برای احادیث دارای متن مشترک و اسناد گوناگون به کار می‌رود.

در مجموع می‌توان گفت کتاب اطلاعات فشرده و گویایی درباره مهم‌ترین آرا و شیوه‌های محققان غربی درباره مسئله مهم تاریخ‌گذاری و وثاقت اسناد روایات به‌طور کلی و روایات تفاسیری به‌طور خاص در اختیار خواننده قرار می‌دهد. هم‌چنین شیوه‌ای مبتنی بر بررسی سند و متن در پژوهش‌های حدیثی ارائه کرده است.

پی‌نوشت‌ها:

1. University of North Carolina Wilmington
2. Berg, Herbert, *The Development of Exegesis in Early Islam; The Authenticity of Muslim Literature from the Formative Period*, Richmond (surrey, UK): Curzon press, 2000.

Islam, Translated by Uwe Vagelpoh, Edited by James E. Montgomery, Routledge, New York, 2006.

13. Josef Horovitz

14. Johann W. Fuck

15. Uri Rubin

16. N. J. Coulson

17. J. Robson

18. Michael Cook

19. Norman Calder

20. Horst , Heribert , “Die Gewährsmänner im koranlammentar at-Tabari. Ein Beitrag zur kenntnis der exegetischen uberlieferung im Islam”, Universitat Zu Bonn, 1951.

21. Wansbrough, John. *Quranic Studies: Sources and Methods in Scriptural Interpretation*, Oxford, Oxford University Press, 1977.

22. Wansbrough, John, *The sectarian Milieu*, Oxford, Oxford University Press, 1978.

23. Style.

24. Function.

25. Miklos Muranyi

26. Claude Gilliot

27. Fred Leemhuis

28. Versteegh, C. H. M. *Arabic Grammer and Quranic Exegesis in Early Islam*, Netherlands, 1993.

۳. برگ در این کتاب به آرای محققان مسلمان و غیر مسلمانی می‌پردازد

که در محیط آکادمیک غرب قلم می‌زنند.

3. Schacht, Joseph, *The origins of Muhammadan Jurisprudence*, Oxford University press, Great Britain, 1979, First published 1950.

۵. عن ابن سيرين: قال لم يكونوا يسألون عن الاسناد فلما وقع الفتنة قالوا سمو لنا رجالكم... (نک. نیشابوری، محمد بن مسلم، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۱)

4. The more perfect the isnad, the later the tradition.
5. common link.

6. Sezgin, Fuat, *Geschichte des arabischen Schriftums, Band I: Quranwissenschaften, Hadith, Geschichte, Fiqh, Dogmatic, Mystik bis ca. 430 H.* Leiden: E. j. Brill, 1967.

اثر سزگین با عنوان تاریخ نگارش های عربی به فارسی ترجمه شده است.

7 Abbott, Nabia, “Hadith Literature – II: Collection and Transmission of Hadith. “ in *Arabic Literature to the End of the Umayyad Period*, edited by A. F. L. Beeston, pp. 289- 298. Cambridge: Cambridge University Press, 1983.

8. Azami, Mohammad Mustafa, *On Schacht's Origins of Muhammadan Jurisprudence*. Riyadh: King Saud University, 1985.

Idem, *Studies in Early Hadith Literature: With a Critical Edition of Some Early Texts*. 3rd ed. 1968. Indianapolis: American Trust Publications, 1992.

Idem, *Studies in Hadith Methodology and Literature*. 1977. Reprinted, Indianapolis: American Trust Publications, 1992.

9. Gautier. H. A. Juynboll

10. Gregor Schoeler

11. Harald Motzki

12. spider pattern

۱۵. دیدگاه‌های شولر درباره سنت نقل شفاهی و مکتوب حدیث در ۴ مقاله

به زبان آلمانی در سال‌های ۱۹۸۹، ۱۹۸۵ و ۱۹۹۲ منتشر شده است. ترجمه انگلیسی این مقالات با مشخصات کتاب‌شناختی زیر منتشر شده است:

Schoeler, Gregor, *The Oral and the Written in Early*